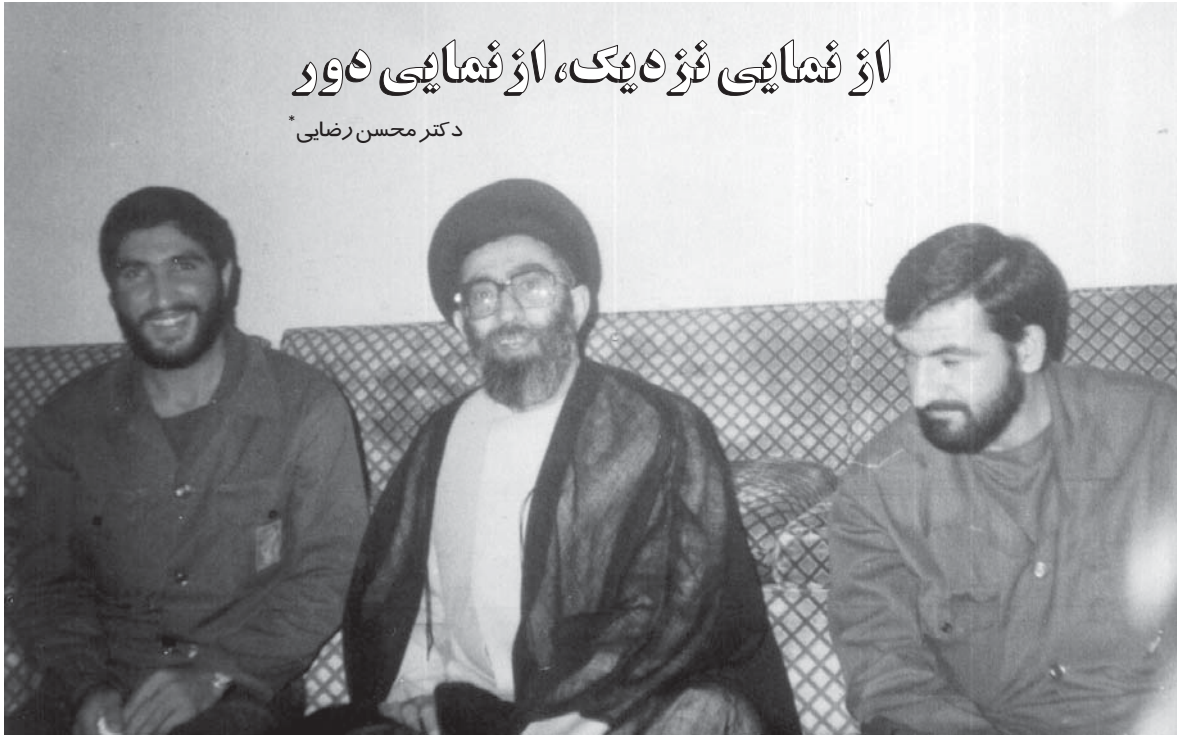


## از نمایی نژادپیک، از نمایی دور

دکتر محسن رضایی\*



### احمد در لباس یک چریک

احمد قبل از انقلاب در سن ۱۷ سالگی به فلسطین رفت و با اینکه پس از چند هفته تعدادی از دوستانش طاقت نیاورده و به ایران بازگشتند ولی او سختی‌های آنجا را تحمل کرد و خود را با شرایط آنها تطبیق داد و شش ماه علیه اسرائیل به مبارزه ادامه داد. او به فلسطینی‌ها انتقاد داشت که چرا دختر و پسر قاطی هستند و مسائل دینی را رعایت نمی‌کنند لذا پس از شش ماه به ایران برگشت و به آنها گفته بود تا زمانی که خدا را در کارهایتان دخالت ندهید موفق نخواهید شد.

احمد در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در تظاهرات و راهپیمایی و پخش اعلامیه و شعارنویسی فعال بود. در آخرین محرم قبل از پیروزی انقلاب، مأمورین ساواک او را در میان دسته عزاداری

شناسایی و بازداشت می‌کنند. چند ماهی در زندان ساواک بود که به شدت او را شکنجه کرده بودند، پاسبانی با چکمه به دهان احمد کوبیده بود که تا یک ماه پس از آزادی خونریزی بینی داشت. پس از پیروزی انقلاب، مسئولین قضایی نجف آباد از ایشان می‌خواهند که شکنجه‌گرانش را معرفی کند تا آنها را محاکمه کنند، او زیر بار نمی‌رود و می‌گوید انقلاب، آنها را تنبیه کرده است. جالب است که یکی از همین افراد، چند سال قبل از شهادت احمد، برای انتقال فرزندش از دانشگاه آزاد یک شهر به شهر دیگر از احمد کاظمی طلب کمک کرده بود و او هم به دانشگاه آزاد توصیه کرده بود که مشکل ایشان را حل کنید.

### عبور از تنگه رقابیه

در عملیات فتح المبین نیروهای سپاه و ارتش را در چهار محور

و تحت چهار قرارگاه سازماندهی کردیم، تیپ ۸ نجف اشرف به فرماندهی احمد کاظمی را به قرارگاه فتح به فرماندهی برادر رشید واگذار کردیم و باز شدن تنگه زلیجان و عبور نیروها از آن تنگه و محاصره دشمن در تنگه رقابیه را بر عهده احمد کاظمی سپردیم. با برادران مهندسی سپاه و جهاد به آن منطقه رفتیم، عده ای می گفتند سه ماه طول می کشد تا با فعالیت های مهندسی و خاک برداری این تنگه باز شود ولی ظرف یک ماه باید تنگه را باز می کردیم. پس از آنکه احمد کاظمی مسئولیت آن محور را به عهده گرفت عامل مهمی برای تشویق مهندسین سپاه و جهاد سازندگی شد و در کمتر از دو ماه، تنگه برای عبور نیروها و خودرو آماده شد. البته دوستان جهاد سازندگی زحمت اصلی را کشیدند و مهندسی سپاه هم مؤثر بود.

در عملیات فتح المبین، احمد کاظمی، تیپ ۸ نجف را با کمک شهید مهدی باکری از تنگه رقابیه عبور داد و تقریباً بیش از بیست کیلومتر نیروها را از رمل های پشت ارتفاعات میشداغ عبور داد و از پشت سر، نیروهای دشمن را در تنگه رقابیه به محاصره درآوردند و تنگه رقابیه را که یکی از دروازه های عملیات فتح المبین محسوب می شد باز کردند. وقتی پس از عملیات به او گفتم، احمد، تو برای باز کردن تنگه زحمت زیادی کشیدی، در پاسخ گفت: زلیجان را خدا شکافت.

#### احمد، اولین گیرنده پیام مقاومت امام در جزایر مجنون

در عملیات خیبر، احمد نقش مؤثری ایفا کرد. نیروهای ما در عملیات خیبر به دو منطقه حساس دشمن حمله کردند یکی منطقه دجله و دیگری جزایر خیبر. در منطقه دجله پس از یک هفته جنگیدن به دلیل مشکلات در مهمات رسانی در عقبه و نبودن آتش توپخانه ناچار به عقب نشینی شدیم و تنها جزایر خیبر در دست ما بود. در روز هفتم نبرد، احمد آقا فرزند حضرت امام (ره) تلفنی پیام حضرت امام (ره) را به من دادند که به فرماندهان سپاه بگویید جزایر خیبر را باید حفظ کنند. من به اولین کسی که بی سیم زدم احمد کاظمی بود چون او مهم ترین خط جزیره جنوبی (یعنی سیل بند غربی) را در اختیار داشت و روی آن سنگربندی کرده بود و دفاع می کرد، سیل بند

میانی در اختیار شهید مهدی باکری و سیل بند شرقی در اختیار لشکر ۲۷ و برادرمان شهید همت بود. اگر سیل بند غربی سقوط می کرد، سیل بندهای میانی و شرقی هم قابل ننگه داشتن نبود. به محض اینکه احمد کاظمی پیام امام (ره) را از من شنید، گفت: چشم، چشم و اتفاقاً چون خیال دشمن از دجله و طلائییه راحت شده بود، تمام آتش ها و نیروهای خود را در جزایر خیبر متمرکز کرد و چندین شبانه روز به صورت مستمر به جزایر حمله می کرد و آتش می ریخت ولی احمد کاظمی مقاومت کرد و پس از دو هفته مقاومت که به قرارگاه مرکزی برای ارائه گزارش آمد، سر و صورتش خاک گرفته و از دود آتش خمپاره و توپ ها و بمباران ها سیاه شده و بسیار خسته و ژولیده بود. او را بغل کردم و بوسیدم و گفتم احمد، تو خیلی زحمت کشیدی. گفت: وقتی که پیام امام (ره) را به من دادید من همه نیروهایم را صدا زدم و گفتم اینجا عاشورا است باید به هر قیمتی شده جزیره را حفظ کنیم و خودم هم رفتم خط مقدم و کنار رزمندگان جنگیدیم.



در عملیات خیبر ما باید در یک منطقه آب گرفتگی عظیمی که دریاچه باتلاقی ۴۰-۵۰ کیلومتر در ۱۰۰ کیلومتر تشکیل می داد می جنگیدیم و آن منطقه را قبل از عملیات به مدت بیش از شش ماه دور از چشم همه حتی فرماندهان تیپ ها و لشکرهای خودمان و توسط یک قرارگاه اطلاعاتی، مهندسی به نام نصرت آماده می کردیم، زیرا که چشم مان از لورفتن دو عملیات رمضان و والفجر مقدماتی ترسیده بود و رعایت غافلگیری برایمان بسیار مهم و حیاتی بود. فرماندهان را چند گروه کرده بودیم که

از چند ماه قبل از عملیات نسبت به منطقه توجیه کنیم، اولین گروه، از جمله آقایان احمد کاظمی، حسین خرازی، و حاج همت را انتخاب کردیم در بندرعباس کنار خلیج فارس، دریا را به آنها نشان دادم و گفتم که در یک جایی مثل اینجا می خواهیم بجنگیم، نظرتان چیست؟ من دو مسئله را در پاسخ آنها پیگیری می کردم یکی عکس العمل آنها از نظر روحی و روانی که لشکرهای زمینی که می خواهند در مناطق آبی بجنگند عکس العمل شان چیست؟ و دوم از نظرات کارشناسی آنها استفاده کنیم. عجیب بود که در موضوع اول، هر سه نفر عکس العمل طبیعی و مثبت از خود نشان دادند، مسئله کارشناسی، سوالات و ابهاماتی داشت که تا قبل از عملیات آنها را حل کردیم.

#### بهترین یگان نمونه در عملیات ارتش

عملیات قادر را برادرم شهید صیاد شیرازی به آقای هاشمی و مقام معظم رهبری پیشنهاد کرده بود، پذیرفتند که ارتش در شمال غرب و در منطقه مرزی اشنویه عمل کند. شهید صیاد از سپاه خواسته بود که چند یگان با او مأمور شوند، از جمله لشکر ۸ نجف اشرف. احمد کاظمی به سختی قبول کرد و می گفت: نتیجه این عملیات برای من روشن است، دستاوردی نخواهد داشت. من شرایط جنگ و وضعیت فرماندهی و هماهنگی را به او گفتم. احمد قبول کرد و پای کار رفت و من هم برای اینکه حرف و حدیثی طرح نشود خودم هم به قرارگاه عملیاتی رفتم و کنار برادرم صیاد بودم که اگر ناهماهنگی پیش آمد حل کنم. در آن عملیات اگر چه موفقیتی حاصل نشد ولی بهترین یگان عمل کننده، لشکر ۸ نجف اشرف بود که برادرمان صیاد هم به آن اعتراف داشت.

#### پایان آفند خارجی شروع پدافند داخلی

پس از جنگ، اگر چه تا چند سال یگان ها در خطوط دفاعی و مرزی بودند ولی سرکشی فرماندهان به خانواده های خود و آمدن به تهران زیاد شده بود، از طرف دیگر چون درگیری و زرد و خورد هم وجود نداشت یک حالت استراحت پیدا شده بود، اما در قرارگاه حمزه، سالی چند صد نفر شهید می شدند و سازمان

**در عملیات فتح المبین، احمد کاظمی، تیپ ۸ نجف را با کمک شهید مهدی باکری از تنگه رقابیه عبور داد و تقریباً بیش از بیست کیلومتر نیروها را از رمل های پشت ارتفاعات میشداغ عبور داد و از پشت سر، نیروهای دشمن را در تنگه رقابیه به محاصره در آوردند و تنگه رقابیه را که یکی از دروازه های عملیات فتح المبین محسوب می شد باز کردند.**

امنیت و اطلاعات عراق هم به شدت از ضدانقلاب حمایت می کرد. با وجود تلاش فراوانی که برادرانی همچون شهید بروجردی و سردار ایزدی و سردار هدایت در آنجا به عمل آورده بودند ولی ناامنی ریشه کن نشده بود.

در سال ۷۱، شدت حملات ضدانقلاب در کردستان و منطقه قرارگاه حمزه شدت گرفت. هنوز وضع جنگ روشن نشده بود و لشکرهای ارتش و سپاه در سراسر مرزها مستقر بودند. فرماندهان را در تهران جمع کردیم و به آنها گفتیم که هر کدام تان چند گردان برای کمک به قرارگاه حمزه بفرستید. هیچ کس اعلان آمادگی نکرد. من ناچار شدم تحلیلی از شرایط کشور و نقشه های صدام پس از آتش بس و پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ را برای فرماندهان بگویم. صحبت من که تمام شد احمد اجازه گرفت و صحبت کرد و گفت: من نمی دانستم شرایط این طور است که شما گفتید، من هفت گردان نیرو دارم و آماده کمک هستم.

سال ۷۲ آقای احمد کاظمی را صدا زدیم و گفتیم که به قرارگاه حمزه برو و فرماندهی آن منطقه را بر عهده بگیرد، پذیرفت و با وجود آنکه می دانست شرایط قرارگاه حمزه مشابه شرایط جنگی، نیاز به صرف وقت و رفتن به یک محیط مخاطره آمیز است ولی با آغوش باز از این مأموریت استقبال کرد.

احمد طی چهار سال، توانست منطقه را کاملاً امن کند. ایشان با به کارگیری عشایر کرد و پیشمرگان مسلمان کرد که از زمان شهید بروجردی با ما همکاری می کردند امنیت را به نحوی در کردستان به وجود آورد که معروف شده بود امنیت در آنجا بهتر از تهران است. به خصوص در انتخابات مجلس پنجم که در زمان فرماندهی ایشان صورت گرفت، حتی روستاهای کردستان هم در انتخابات شرکت کردند.

پس از آنکه احمد کاظمی منطقه کردستان را تا مرز، پاکسازی کرد و عوامل ضد انقلاب را در داخل کشور منهدم نمود آنها به داخل خاک عراق گریختند و در آنجا در یک منطقه وسیعی به نام کوی سنجق در صد کیلومتری مرز ایران و در پوشش ارتش امریکا و عراق قرار گرفتند. برای خودشان خوابگاه، مدرسه، سالن های ورزشی و خانه های مسکونی احداث کرده بودند، از امکانات ارتش عراق هم بهره می گرفتند، در فصل تابستان به ایران می آمدند و به آزار مردم و مین گذاری می پرداختند و از مردم یارمتی و پول جمع آوری می کردند و برای استراحت در زمستان به آن طرف مرز می رفتند. احمد کاظمی پیشنهاد داد که یک فشاری باید به آنها بیاوریم. از ایشان خواستیم که طرحی را برای تصویب ارائه کنند و چون باید به خارج مرز می رفتیم از مقام معظم رهبری اجازه گرفتیم. طرح ایشان تصویب شد و با

## سال ۷۳ آقای احمد کاظمی را

**صدا زدیم و گفتیم که به قرارگاه حمزه  
برود و فرماندهی آن منطقه را بر عهده بگیرد،  
پذیرفت و با وجود آنکه می دانست  
شرایط قرارگاه حمزه مشابه شرایط جنگی،  
نیاز به صرف وقت و رفتن به  
یک محیط مخاطره آمیز است ولی  
با آغوش باز از این مأموریت  
استقبال کرد.**

قریب هفتصد وسیله نقلیه که پر از نیرو و مهمات و توپخانه و خمپاره انداز بوده داخل خاک عراق رفتند آن منطقه را محاصره کردند و سپس آتش ها را روی آنها گشودند. چند ساعتی نگذشته بود که دبیر کل حزب دمکرات عراق و شورای مرکزی آنها از آقای طالبانی خواستند که وساطت کند و با وساطت ایشان یک قرارداد مبنی بر کنار گذاشتن اسلحه توسط دمکرات و دست از اقدام مسلحانه کشیدن آنها تنظیم شد و در هنگامی که احمد نیروها را به سوی ایران هدایت می کرد هواپیماهای اف ۱۶ امریکاروی ستون ایشان شیرجه می رفتند ولی تیراندازی نمی کردند. احمد تماس گرفت و موقعیت را توضیح داد. مقداری اضطراب داشت، گفتم تا تیراندازی نکرده اند شما کاری نکنید، آن موقع هم حتماً سؤال کنید. احمد کاظمی با مهارت و توانمندی خاص، نیروها را سالم به ایران رسانید و کوچک ترین آسیبی هم به نیروهایش وارد نشد.

احمد در قرارگاه حمزه، استقلال سپاه را در مقابل وزارت کشور، وزارت اطلاعات و سایر نهادهای حکومتی و نیز ابهت و صلابت سپاه را در مقابل ضد انقلاب حفظ کرد. بارها افرادی مثل آقای سعید امامی و دادستانی نیروهای مسلح با ایشان اختلاف پیدا می کردند و خواهان کوتاه آمدن ایشان از برخی خط مشی ها و تصمیمات می شدند ولی احمد، اصول پاسداری و منافع نظام را به شدت حفظ می کرد و از آنها کوتاه نمی آمد.

## سفر مقام معظم رهبری به منطقه قرارگاه حمزه:

گروهی برای فراهم کردن مقدمات سفر مقام معظم رهبری به منطقه قرارگاه حمزه عزیمت کردند. این گروه پس از چندین روز که به تهران آمدند، گفتند: تمام مسئولین منطقه می گویند این سفر ممکن است با مخاطراتی همراه باشد و نظر منفی داده اند تنها کسی که می گوید سفر انجام شود، احمد کاظمی است. از من خواستند که نظر بدهم به رئیس دفترم گفتم نظر احمد را بگیرید، ایشان که با احمد تماس گرفته بود، احمد کاظمی گفته بود: با من، من مسئولیت سفر را به عهده می گیرم. بلافاصله به آقای وحید مسئول سفرهای آقا گفتم نظر من موافق است، مطمئن باشید که چیزی را که احمد کاظمی تأیید کند،

**احمد به شهدا به خصوص به شهید مهدی باکری و حسین خرازی دلباختگی داشت. همیشه از آنها یاد می کرد. به اصفهان که می رفت حتماً به مزار حسین خرازی هم سر می زد و برخی همراهان ایشان از شدت گریه های احمد کاظمی به گریه می افتادند. در هیچ سخنرانی ای نبود که او از شهدا یاد نکند. حتی در محافل خودمانی هم از شهیدان یاد می کرد.**

بدون عیب و نقص خواهد بود. بعد هم مقام معظم رهبری نظر ما را پذیرفتند و سفر انجام شد که تأثیر بسیار مثبت و برکات فراوانی در منطقه داشت.

#### احمد و خانواده

همسر شهید احمد کاظمی از یک خانواده انقلابی و متدین در نجف آباد هستند. آقای ایزدی (پدر خانم احمد کاظمی) در موقعی که احمد برای خواستگاری می رود با برادرش مشورت می کند. برادرش به او می گوید شما بدانید که احمد کاظمی جزء شهدا خواهد بود و با این فرض تصمیم بگیر و ایشان و دخترشان با همین فرض که احمد در دفاع مقدس یا بعد از آن شهید می شود، به خواستگاری احمد کاظمی از دخترشان، پاسخ مثبت دادند.

زمانی که احمد کاظمی در جنگ بود، خیلی کم فرصت می کرد به خانواده شان سرکشی کند. در کوران عملیات کربلای ۵ که مرتب با فرماندهان و احمد صحبت می کردیم و دستورات عملیاتی می دادیم از نجف آباد تماس گرفتند که خدای متعال یک فرزند پسر به احمد داده است. فکر کردم بد نیست وسط عملیات و جنگ و زد و خورد، این خبر را به احمد بدهم وقتی به او بی سیم زدم و گفتم خدا به تو یک هدیه و نعمتی داده است او فکر کرد که یکی از واحدهای او موفقیتی به دست آورده و با

خوشحالی پرسید که چی شده؟ گفتم خدا به تو «محمد» داده است یک فرزند پسر. کمی مکث کرد و بعد گفت خیلی خوب بعد از عملیات را ایشان می بینم. یک لحظه فکر کردم در همان لحظه ای که مکث کرد با خودش یک جهاد بانفس انجام داد. ایشان از زمانی که فرماندهی لشکر ۸ نجف در اصفهان مستقر شد و پس از جنگ برای مدتی فرصت کرده بود که به خانواده شان سر بزنند لکن وقتی که به قرارگاه حمزه در ارومیه رفتند، خانواده شان در اصفهان ماندند. چند بار به ایشان گفتم خانه ای در تهران بگیریم که هر وقت می آیی تهران برای گزارش دادن، خانواده تان همین جا باشد، قبول نمی کرد.

یک سالی از جنگ گذشته بود احساس کردم ممکن است فرماندهان به سوی تجملات بروند بخشنامه ای کردم و به همه فرماندهان ابلاغ شد که مراقب باشید که دفاتر تان تجملاتی نشوند یک روز پس از این بخشنامه با آقای رسول زاده تماس گرفته بود که اگر در ساختمان خانه مان، سنگ به کار ببرم این هم مصداق تجمل خواهد بود؟ و از ایشان خواسته بودند که از من سؤال کنند.

نسبت به پدر و مادرش بسیار مهربان بود. در موقع بیماری مادرش خیلی بی تاب می کرد که او را مداوا کند. وقتی وضع مادرش را برایم بازگو کرد، به آقای دکتر ملک زاده پیغام دادم که به مادر احمد کاظمی رسیدگی کنید. رییس دفتر ما وقتی که پیگیری ما را به آقای احمد کاظمی گفته بود بغض گلوی احمد را گرفته بود.

#### دلباخته حسین و مهدی

احمد به شهدا به خصوص به شهید مهدی باکری و حسین خرازی دلباختگی داشت. همیشه از آنها یاد می کرد. به اصفهان که می رفت حتماً به مزار حسین خرازی هم سر می زد و برخی همراهان ایشان از شدت گریه های احمد کاظمی به گریه می افتادند. در هیچ سخنرانی ای نبود که او از شهدا یاد نکند. حتی در محافل خودمانی هم از شهیدان یاد می کرد. این مراسم افطار که هر ساله فرماندهان و مسئولان دفاع مقدس در ماه رمضان در منزل ما تشریف می آوردند هر وقت احمد سخنی یا

خاطره ای نقل می کرد از شهیدان یاد می کرد. حتماً این فیلمی که خاطره احمد از آخرین تماسش با شهید باکری است از صدا و سیما دیده آید.

یکی از برادران احمد می گفت: پیرزنی در نجف آباد سراغ احمد کاظمی را می گرفت وقتی احمد برای سرکشی به شهر آمد به او گفتیم و آن پیرزن با احمد ملاقاتی کرد و هفته بعد پسر آن پیرزن آمد از من تشکر کرد و گفت که احمد مشکل مراحل کرد (احمد بخشی از ارثیه پدر و مادرش را به آن پیرزن داده بود تا با پرداختن دیه، از زندان رفتن پسرش جلوگیری کند).

### اهل سیاست و نه سیاسی کار

احمد کاظمی خیلی به امام (ره) و اهداف و تفکرات ایشان معتقد بود. سعی می کرد در موضع گیریهای خود بیشتر امام (ره) را دخالت دهد. بعد از امام (ره) هم تابع محض رهبری حضرت آیت الله خامنه ای بود و با وجود آنکه نظراتی در رابطه با اداره بهتر کشور و نیروهای مسلح داشت ولی به موضوع تبعیت از رهبری از روی شعور سیاسی و صمیمانه و از صمیم قلب، معتقد بود.

در حادثه سیاسی نجف آباد او را به شدت متهم کرده بودند که احمد همراه با ولایت نیست و حتی می گفتند که احمد کاظمی در اطراف نجف آباد اسلحه پنهان کرده است. من نامه ای خدمت مقام معظم رهبری نوشتم و از احمد در مقابل تهمت ها دفاع کردم و گفتم که احمد کاظمی نه فقط هیچ ابهامی در دفاع از حریم ولایت ندارد بلکه با تمام وجود در این مسیر گام برمی دارد. دو روز بعد، احمد به تهران آمد خیلی متأثر بود، گفت به من می گویند ضد ولایت فقیه هستیم. من او را دلداری دادم و گفتم مطمئن باش که مقام معظم رهبری به تو اطمینان دارد، تو هم که به ولایت کاملاً وفادار هستی، کار به بقیه نداشته باش. بیرون که رفته بود رئیس دفترم بدون آنکه به من بگوید بخش هایی از نامه من را به او نشان داده بود و می گفت احمد نفس راحتی کشید و آرام شد.

### شوخ طبعی

احمد کاظمی هشت سالی همسایه ما بود دیوار به دیوار هم

زندگی می کردیم. هنوز هم مادر مجاورت منزل شهید کاظمی هستیم. خانواده ما عادت دارند که همیشه تعدادی مرغ نگهداری کنند. احمد کاظمی به شوخی می گفت برادر محسن، ما با صدای خروس های شما برای نماز صبح بیدار می شویم. من به احمد می گفتم تازه چه فکر کرده ای؟ چند روز قبل که روزنامه ها نوشته بودند حیوانات قبل از وقوع زلزله به صدا در می آیند به فکر افتادم که یک سیمی از قفس مرغ ها به اتاق تو بکشم که هر وقت قرار است زلزله بیاید مرغ ها سر و صدا کنند و اتاق تو زنگ بزند و اگر خواب هستی بیدار شوی، کلی خندید و گفت خیلی ممنون.

### فداکاری در زلزله بم

زلزله بم منجر به کشته شدن قریب چهل هزار نفر و زخمی شدن افراد بسیاری و بی خانمان شدن بیش از صد هزار نفر شد. در همان ساعات اولیه تمامی سیستم اداری و خدمات رسانی فرمانداری بم و استانداری کرمان از کار افتاد. دولتی ها با یک تأخیر ۲۴ ساعته از خود عکس العمل نشان دادند. ولی احمد کاظمی همان روز خودش را به سرعت به فرودگاه بم رساند. تمام امکانات هوایی، از هواپیما گرفته تا هلی کوپتر نیروی هوایی سپاه را به منطقه برد و در آنجا مستقر شد و به سرعت به تخلیه مجروح پرداخت، بیش از ده هزار نفر مجروح را به بیمارستان های تهران، کرمان، اصفهان و سایر شهرستان ها

### در وصیت نامه احمد،

دو محور اصلی وجود دارد:

عشق به شهادت و

التماس از محضر الهی

برای رفتن و وصل به معبود و

از طرف دیگر بیان نامالایمات و

سختی هایی که مبهم و سر بسته

مطرح می کند.

رساند و جان هزاران نفر را نجات داد.

روز دوم زلزله بم که خودم را به ایشان رساندم در کنار باندا در ماشین لندکروز که بی سیم ها روی آن کار گذاشته بود مرتب با خلبانان و کادر پرواز از یک طرف و امداد رسانان در باندا از سوی دیگر صحبت می کرد، چهره خسته او حکایت از بی خوابی او می کرد. شب در یکی از چادرهای کنار باندا چند ساعتی خوابیدم، قبل از نماز صبح که بیدار شدم، نگاهی به باندا کردم، دیدم هنوز احمد در حال کار کردن است. او قهرمان گمنام بم بود.

### وصیت نامه

در وصیت نامه احمد، دو محور اصلی وجود دارد: عشق به شهادت و التماس از محضر الهی برای رفتن و وصل به معبود و از طرف دیگر بیان نامالایمات و سختی هایی که مبهم و سر بسته مطرح می کند.

از وصیت نامه او می شود فهمید که دنیا بر او تنگ شده بود و عشق به رفتن و وصال با معبود و دیدار دوستان و شهدا او را بی تاب کرده بود. دنیای واقعی احمد همان دنیای جبهه و جنگ بود، آنجایی که همه صاف و زلال بودند و ناخالصی ها کنار رفته بود. دنیای احمد کاظمی همان دنیایی بود که بوی عطر اخلاص و بوی یاس و صوت دلنشین قرآن و آهنگ دلنواز «ارجعی» انسان ها را آسمانی می کرد. سال ها بود که احمد کاظمی در پی دنیای خویش می دوید و هر سال بر سرعت گام هایش می افزود و این سال آخر و ماه و هفته آخر به پرواز درآمده بود. اگر چه هواپیمای احمد از آسمان به زمین آمد ولی احمد ماه ها بود که به آسمان رفته بود و ما اهالی این دنیای دروغین و نامرد، جسم او را می دیدیم ولی عروج او را در آسمان ها نمی دیدیم.

آری او اوج گرفت و رفت ولی روح و جان و قلب ما به زمین نشست تا ان شاء الله ما را هم با خود ببرد.